



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

کارل مارکس در دفاع از آزادی مطبوعات

جستارهایی پیرامون سانسور مطبوعات و آزادی انسان

فرهاد همت بلند



دی ۱۳۹۸

برای بسیاری از مخاطبین، کارل مارکس بیش‌تر به‌عنوان جامعه‌شناس یا اقتصاددانی برجسته آشناست. اما، مارکس جوان، چهره‌ای بس شورانگیزتر هم دارد. در دوره‌ای از زندگی مارکس که با شروع تحصیلات دانشگاهی‌اش در ۱۸۳۵ آغاز می‌شود و با شکست انقلاب ۱۸۴۸ پایان می‌پذیرد، روزنامه‌نگاری پرشور و دلیر را بازمی‌شناسیم که آزادی مطبوعات، برایش معنایی ژرف‌تر از موضوعی اخلاقی دارد.

مارکس دوره‌ی دانشگاهی را در شهر بُن در سال ۱۸۳۵ آغاز کرد. در آن هنگام هفده سال داشت و به‌تعبیر ماکسیمیلیان روبل [۱]، ویراستار انتشارات فرانسوی گالیمار، دوران دانشجویی در بُن و سپس برلین از «سعادتمندانه‌ترین سال‌های زندگی» مارکس بود. روبل می‌نویسد:

«با وجودی که همیشه از هگلی‌های پر و پا قرص بود ولی کاملاً آگاهانه، فلسفه‌ی اپیکوری را به‌عنوان موضوع تز دکترای خود و در پاسخ به‌ضرورت کشف تشابهات ظریف این دو اندیشه برگزید. و در این مرحله تحصیلات حقوقی خود را رها کرد. آیا آموختن فلسفه با استعداد و ظرفیتی که پس از مدت کوتاهی در او آشکار شد تطابقی نداشت؟ مارکس شور شاعرانه‌اش را، محتاطانه، به‌دقت‌چهره‌های اشعار و نزد نامزدش سپرد. به‌این خاطر است که شعرهای شناخته‌شده‌ی او تنها به آنچه پس از مرگش به‌چاپ رسید خلاصه می‌شود. اما اگر واگذاری یک دفتر شعر، عملی هوشیارانه بود، شاید ترک کرسی استادی دانشگاه پس از عزل برونو باوئر-سخنران مبحث الهیات دانشگاه بُن - یک ناکامی سرنوشت‌ساز محسوب می‌شد. به این ترتیب فعالیت‌هایی که برای ارائه‌ی تز دکترای انجام گرفته بود ناتمام ماند و مارکس می‌بایست طرح ارائه‌ی چرخه‌ی فلسفه‌های اپیکوری، یعنی رواقی و شکاک، را در مطالعات نظری یونانی رها می‌کرد.» [۲]

یک‌سال بعد در ۱۸۳۶ با خواهر دوست نزدیکش، نامزد می‌شود. «ینی فُن وستفالن» (۱۸۱۴-۱۸۸۱) از این زمان تا پایان عمر، یار و همراه اوست. در همین سال، از دانشگاه بُن به دانشگاه «فردریش ویلهلم» در برلین می‌رود که امروزه با نام دانشگاه هومبولت به‌کارش ادامه می‌دهد. در آنجا نخست در رشته‌ی حقوق به‌تحصیل پرداخت ولی سپس با توجه به‌علاقه‌اش به‌فلسفه و تاریخ، رشته‌ی حقوق به‌حاشیه رانده شد. در آنجا بود که با برونو باوئر و نیز حلقه‌ی هگلی‌های چپ جوان از نزدیک آشنا شد. و در همین دوره است که به‌تعبیر روبل، مارکس نخست به‌اجبار و سپس با اشتیاق به‌کار روزنامه‌نگاری پرداخت. روبل در این باره می‌نویسد:

«مارکس با ینی فُن وستفالن، دوست دوران کودکی، بدون این که منبع درآمدی داشته باشد ازدواج کرده بود و می‌بایست بلافاصله راهی برای امرار معاش می‌یافت. به این ترتیب و درواقع در این شرایط، روزنامه‌نگاری نمی‌توانست تنها کاری باشد که به آن بپردازد. با این حال امکان مبارزه از راه روزنامه‌نگاری، با توجه به‌شرایط مصیبت‌باری که توسط دولت پادشاهی و همدستی مراجع مذهبی بر آزادی بیان در پروس اعمال می‌شد، انگیزه‌ی ادامه‌ی این کار شد. وضعیت پروس تحت حاکمیت فردریک گیوم چهارم که «روایای ایجاد یک

پادشاهی فئودال را در سر داشت» [۳]، در نخستین مقالات ادبی مارکس منعکس شد، جایی که استعداد درخشان روزنامه‌نگار به لطف نوشته‌های عمیق و جدی او خود را نشان داد. پس از رهاکردن نقد «فلسفه‌ی حق» هگل، قدرت [حکومتی] او را متوقف ساخت. این متن، حتی در طرح اولیه، چالشی را گواهی می‌دهد که متفکر را از روزنامه‌نگار جدا می‌سازد. دفتری که در سال ۱۸۴۲ آغاز و با ناکامی دیگر در سال ۱۸۴۳ پایان یافت. مارکس به‌ستوه آمده از سانسور و قوانین حکومت پروس، به این نخستین تجربه‌ی جدلی در مورد آزادی خاتمه داد.» [۴]

«فشار اقتصادی» که روبل به آن اشاره می‌کند، بنا به تفسیر منابع دیگر و نیز زندگی عملی مارکس و همکاری انگلس، تنها عامل و یا شاید عامل اصلی روی آوردن به حرفه‌ی روزنامه‌نگاری نیست. نگاه دقیق به دفاعیه‌های مکرر آنان از آزادی بیان و رد سانسور نشان از آن دارد که تأثیر ژرفی از ارزش‌های انقلاب کبیر فرانسه پذیرفته‌اند. تلاش آنها معطوف به گسترش و ژرفابخشی این دستاوردها به افق‌های جدید آزادی بشری است.

و باز برخلاف نظر ویراستار فرانسوی آثار مارکس، این دو جوان پرشور، روزنامه‌نگاری را از تلاش متفکرانه و پژوهش‌گرانه‌ی خویش جدا نمی‌دیدند. در نوشته‌های مارکس دلایل متعددی برای دفاع از آزادی اندیشه، بیان و آزادی مطبوعات وجود دارد. او از چشم‌اندازهای مختلفی بر اهمیت آزادی مطبوعات می‌نگرد و به‌همین دلیل دفاع بیدرنگ از آزادی بیان و مبارزه با سانسور را بخشی جدایی‌ناپذیر از فعالیت سیاسی خود می‌داند. این رویکرد به آزادی، در سال‌های بعد ژرفا می‌یابد و تبدیل به‌هسته‌ی درونی اندیشه‌ی کمونیستی مارکس و انگلس می‌شود که مسئله‌ی رهایی را نه فقط در حوزه‌ی مطبوعات، بلکه در تمامیت حوزه‌های اندیشه، عمل اجتماعی و پیش‌نیازهای آن در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی می‌بینند. در این دوره مارکس جوان، به‌عنوان یک ژورنالیست، دلایل خود را برای مبارزه با سانسور و دفاع از آزادی به‌پیش می‌کشد. از لابلای نوشته‌ها و استدلال‌ات او، چنین محورهایی را می‌توان دریافت و ذکر کرد:

یک- مارکس در روزنامه‌نگاری و پژوهش، در جستجوی حقیقت است. از همین رو، در نقد سانسور پروسی می‌نویسد: «مگر نه آن که نخستین وظیفه‌ی پژوهش‌گر، [شناسایی] حقیقت پیش‌روست؟» و از اسپینوزا نقل می‌کند که «حقیقت سنگ محک خود و سنگ محک خطاست» [۵]. او مدافع بی‌پروای آزادی است. مرز، مقیاس و ممیزی را به رسمیت نمی‌شناسد و نخستین مقاله‌اش را در نقد سانسور چنین به‌پایان می‌برد: «آه، زمانه‌ی کامیابی، زمانی است که می‌توانی به‌هر چه بخواهی بیندیشی و هر چه را که می‌اندیشی بر زبان آوری.»

دو - «علاوه بر آن، حقیقت همگانی است، حقیقت متعلق به‌من نیست...». او برای رساندن این «حقیقت همگانی» از طریق روزنامه می‌کوشد. روزنامه یا به‌تعبیر گسترده‌تر رسانه، تریبون و بلندگوی مردم است تا از آن طریق، صدای طبقات و افشار پایینی در جامعه شنیده شود و «حقیقت همگانی» با همگان در میان نهاده شود.

سه - روزنامه‌ها به شکل‌گیری آگاهی طبقاتی و اجتماعی افشار و طبقات، از طریق درج و رساندن اخبار و از آن مهم‌تر مقالات روشنگرانه، یاری می‌رسانند. این همان جنبه‌ای است که در سال‌های بعد، در احزاب سوسیالیستی و تشکل‌های کارگری هم، برای ترویج و روشنگری توده‌های مردم بیش‌تر مورد توجه قرار می‌گیرد. البته، برخی، درک همه‌جانبه‌ی مارکس و انگلس از ضرورت آزادی مطبوعات را فقط به این جنبه فرومی‌کاهند.

چهار - مارکس به نگاه تک خطی درباره‌ی آزادی مطبوعات تن در نمی‌دهد که فقط یکی از عناصر سه گانه‌ی ژورنالیسم یعنی مخاطب (جنبه‌ی نخست)، مؤلف (جنبه‌ی دوم) یا رسانه (جنبه‌ی سوم) را مورد توجه قرار می‌دهد، بلکه تعامل آنها را در روندی درهم‌تنیده برای تبادل نظر و مباحثه‌ی متقابل، می‌فهمد. ژورنالیسم، به برداشت مارکس، با دیدن سه گانه‌ی دیالکتیکی مخاطب-رسانه-مؤلف، به فرایند شکل‌گیری آگاهی فرد به کمک مطبوعات آزاد سرعت می‌بخشد. آزادی مطبوعات، ضرورت و تضمین فرایندی است که در آن آگاهی به صورت گفتگویی زنده میان مخاطب-مؤلف از طریق یک رسانه معین شکل می‌گیرد. مؤلفه سوم، یعنی رسانه، به عنوان میانجی مخاطب و مؤلف، در این میان از نظر مارکس پنهان نمی‌ماند. او هم‌چنین ردپای روابط کاسب کارانه و مالکیت مقدس جامعه را در مالکیت رسانه و یا وابستگی مالی خبرنگاران درمی‌یابد و به نقد چنین مناسباتی می‌پردازد.

تجلی این درک مارکس از ژورنالیسم را می‌توان در سلسله مقالاتی درباره‌ی «مذاکرات قانون چوب» [۶] و سپس «دفاع از مخبر [شهر] موزل» [۷] یافت. این مقالات نمونه‌های درخشان پرداختن به موضوعاتی است که نه فقط بر آگاهی خوانندگان روزنامه‌ی راین می‌افزود بلکه بر آگاهی و زندگی آتی خود مارکس نیز اثری عظیم برجای گذاشت. او با پرداختن به قانون چوب که دهقانان را از گردآوری هیزم محروم می‌کرد، به دلایل ژرف‌تری می‌رسد. دفاع دولت از مالکیت خصوصی، شرایط زندگی دهقانان منطقه‌ی موزل را، دگرگون کرده بود. پیش از این دهقانان قادر به جمع‌آوری هیزم بودند. اینک جنگل، در مالکیت خصوصی، دیوارکشی شده و دهقانانی که از جنگل چوب جمع‌آوری می‌کردند، «مجرم» و «دزد» محسوب می‌شدند.

پنج - مارکس گویی زمان خود و زمان ما را مورد خطاب قرار می‌دهد، هنگامی که شرط نخست آزادی مطبوعات را در این می‌داند که این امر، کاسبی نباشد! به ژورنالیست‌های کاسب در زمان‌های گذشته، حال و احتمالاً آینده که بیاندیشیم، گویی مارکس جوان، اصلی طلایی برای آزادی مطبوعات و آزادی اندیشه را بیان می‌کند. در مقاله‌ی دوم همین مجموعه با اشاره به مذاکرات مجلس، نگاه را به حوزه‌ای می‌کشاند که ژورنالیسم سطحی‌نگر، از آن ساده می‌گذرد. مارکس پرسش آزادی مطبوعات را با آزادی از قید و بند مالی ژورنالیسم پیوند می‌زند:

«آیا [کار] مطبوعاتی که خود را هم سطح شغل می‌داند، آزاد است؟ طبیعتاً، نویسنده برای زنده بودن و نوشتن باید درآمد داشته باشد، اما به هیچ وجه نباید برای کسب درآمد و امرار معاش، بنویسد.

وقتی برانژه [۸] می‌سراید:

من زنده‌ام تا بسرایم

گر بگیری زندگی‌ام را، آقا

برای زنده بودن می‌سرایم. [۹]

در این تهدید یک اعتراف طنزآمیز نهفته است: به محض آنکه شاعر از جایگاهش محروم گردد، شعرش وسیله‌ی معاش می‌شود.

... نخستین [شرط] آزادی مطبوعات، اینست که مطبوعات شغل نباشد. نویسنده‌ای که مطبوعات را در حد یک وسیله‌ی امرار معاش مادی تنزل می‌دهد، برای این بردگی درونی [خود] مستوجب کیفی بیرونی، یعنی سانسور است؛ یا فراتر، همان وجودش کیفرش است.» [۱۰]

ناسازگاری مارکس با سانسور در این سال‌ها (۱۸۴۱-۱۸۴۲) گویا با ناسازگاری روزگار با مارکس همراه شد. ظاهراً دستگاه سانسور حکومت پروسی و جدالش با مناسباتی که اموال عمومی را به‌عنوان مالکیت خصوصی از دست دهقانان و مردم خارج می‌سازد، کافی نیست. هگلی‌های جوان نیز از او دل‌خوشی ندارند. «پیوندهایش با نمایندگان هگلی‌های چپ در مقابل آزمون حوادث پایدار نماند و قطع روابط، جانشین تضادهای شدید شد. از این دست می‌توان دوستی‌اش با برونو باوئر (۱۸۳۹-۱۸۴۲) و آرنولد روگه (۱۸۴۳-۱۸۴۲) را برشمرد... هگلی‌های جوان، اعضای مانند او از «باشگاه دکترا»ی برلینی، در تماس‌های شخصی با مارکس راحت نبودند، زیرا او هنوز هیچ متن مهمی را به‌چاپ نرسانده بود و آنها از این امر در شگفت بودند... از جمله‌ی آنها، اف.کی. کوپن که مطالعات خود درباره‌ی فردریک کبیر و مخالفانش (۱۸۴۰) را به‌دوست بیست‌ودو ساله‌ی خود اهدا کرد، موزس هس «پیشوای کمونیست»، که از این بابت به‌خود می‌بالید که موفق شده نظرات خود را به انگلس بقبولاند، به مارکس که شش سال از او کوچک‌تر و به‌تازگی موفق به کسب دکترای فلسفه شده بود، به‌عنوان «بزرگترین و شاید تنها فیلسوف زنده» درود فرستاده و آرزو می‌کند تا مخاطب استاد آتی باشد؛ که از اساتیدی که در مقابل چشمانش قرار دارند مانند داوید اشتراوس و لودویک فوئرباخ رادیکال‌تر باشد و از آن اندیشمندان قابلی باشد که نه تنها به‌مذهب بلکه به‌سیاست‌های قرون وسطایی نیز بتازد. این شیفتگی گواه امیدهایی است که هگلی‌های جوان از آن تغذیه می‌کردند، آنها به‌دنبال جانشینی سزاوار برای استادی بودند که ده سالی بود غیبت داشت. و اینک مردی جوان، «شجاع و آزاد» پیدا شده که در او ویژگی‌های سنتزی موزون از روسو، ولتر، هولباخ، لسینگ،

هاینه، هگل نمایان بود. وی، درعین حال، افکار ناب و متفاوت خاص خود را داشت و همکار برونو باوئر بود که تلاش داشت بی‌خدایی هدایت شده علیه مسیحیت، این «غیر اخلاقی‌ترین» مذاهب را سرنگون کند. اما مارکس، این انقلابی به‌کلی ناامید می‌باید از مشاغل دانشگاهی صرفنظر کند. از این پس برای تجلی استعدادهای زیادی که داشت تنها روزنامه‌نگاری برایش مانده بود، کاری که جوهرش خردمندانه است و به‌همان سرعتی که [اندیشه] می‌سازد به‌همان سادگی هم فراموش می‌شود. علاوه بر این‌ها روزنامه‌نگار بایست تسلیم مطالبات سانسوری هر دم آزردهنده‌تر هم می‌شد. می‌توان مبارزات درونی و خشم‌های بعدی مارکس را زمانی که دغدغه‌های مادی او را از پای انداختند و او تصمیم گرفت تا مطالعات فلسفی و مبارزه در کنار دوستان با هدف آزادی، آگاهی و منطق اخلاقی را رها کند، تصور کرد.» [۱۱]

آرنولد روگه [۱۲] از چهره‌های مرکزی هگلی‌های جوان بود که در سال‌های ۱۸۴۱ تا ۱۸۴۴ همکاری نزدیک مطبوعاتی را با مارکس پیش می‌برد. او، در اثر تهدیدات دولت پروس در سال ۱۸۴۱، نشریه‌اش را از شهر هاله که تحت فرمانروایی پروسی‌ها بود به شهر درسدن در شرق آلمان که تحت فرمانروایی زاکسن‌ها بود، منتقل می‌کند و نام نشریه را از «سالنامه‌ی هاله‌ای» [۱۳] به «سالنامه‌ی آلمانی برای علم و هنر» [۱۴] تغییر می‌دهد. در فوریه ۱۸۴۲، مارکس «ملاحظاتی بر بخش‌نامه‌ی پروسی اخیر در مورد سانسور» را برای روگه ارسال می‌کند.

«پانزده روز بعد، روگه به مارکس اعلام می‌کند که [فشار] سانسور تحت عنوان «گرایش بد» علیه نشریه‌ی او شدت یافته است و حالا نه فقط مقاله‌ی مارکس بلکه «هر آنچه که مضامینی نزدیک به فوئرباخ، باوئر و حتی خود من [روگه]» دارد را نمی‌توان در نشریه درج کرد. روگه خود را نمی‌بازد و در مقابل اهانت سانسور پروسی این مقاله، یعنی هر آنچه توانسته بود را گرد آورد، و با عنوان «مطالب جذاب و گزنده»، در مجله‌ای به‌نام آنکدوتا فیلولوزوفیکا در سوئیس منتشر می‌کند. [۱۵] مارکس موافقت خود را اعلام و امضای خود را پای مقاله‌اش می‌گذارد تا به آن آقایان حسن نیت خود را نشان دهد. او امیدوار بود که نشریه‌ی آنکدوتا نشریه‌ای ادواری باشد و به روگه پیشنهاد دو مقاله هم‌زمان را می‌دهد: یکی تحلیلی از هنر مسیحی و دیگری نقد درک هگلی‌ها از حق طبیعی و سلسله مراتب پادشاهی.» [۱۶] [ن. ک. ملاحظاتی بر بخش‌نامه‌ی پروسی اخیر در مورد سانسور]

«ملاحظاتی بر بخش‌نامه‌ی پروسی ...» که در فوریه‌ی ۱۸۴۳ به‌چاپ رسید پیش از مقالات رابینش زایتونگ [از این پس: روزنامه رابین] به‌رشته‌ی تحریر درآمده بود. به‌همین خاطر، این نخستین مقاله‌ی کتاب حاضر است. مقاله‌ای در آنکدوتا با نام «لوئر حکم میان اشتراوس و فوئرباخ» [۱۷]، که پیش از این به مارکس منصوب بود، در این مجموعه ترجمه نشده است. روبل، ویراستار انتشارات گالیمار، معتقد است که «تحقیقات اخیر نشان می‌دهد که نویسنده‌ی آن مقاله کسی جز خود فوئر باخ نبوده است.» [۱۸]

فعالیت در روزنامه رابین (۱۸۴۲-۱۸۴۳)

«در اعلامیه‌ی تعلیق نهایی برونو باوئر و [جهت] مقابله با تهدیداتی که به سالنامه‌های آلمانی فشار می‌آوردند مارکس غضبناک تصمیم به تشدید اقداماتش می‌گیرد تا مقامات حکومتی، «ژیگولوهای حکومت شکاک»، گوش شنوا بیابند، افرادی که تنها باورشان در هم کوبیدن انسان‌ها است.» [۱۹]

به این ترتیب مارکس مقروض خود را میان این جدال انداخت و تلاش‌هایش را در نقد سانسور دوچندان کرد. از این پس مارکس خود را وقف روزنامه‌ی راین کرد. داوید ریازانف درباره‌ی روزنامه‌ی راین می‌نویسد: «نمایندگان بورژوازی تجاری- صنعتی رادیکال‌تر ایالت راین تصمیم خود را مبنی بر تأسیس ارگان سیاسی خویش گرفته بودند. مهم‌ترین روزنامه در ایالت راین کُنیشه تسایتونگ بود. در آن زمان کلن بزرگترین مرکز صنعتی ناحیه‌ی راین بود. کلنیش زایتونگ در برابر حکومت سرفرود می‌آورد. بورژوازی رادیکال راین می‌خواست ارگان خودشان با کلنیش زایتونگ مخالفت کند تا در برابر لردهای فنودال از منافع اقتصادی‌شان دفاع نماید. پول [لازم] جمع‌آوری شد اما کمبود نیروی ادبی وجود داشت. روزنامه‌هایی که توسط سرمایه‌داران تأسیس می‌شدند به دست نویسندگان رادیکال می‌افتادند...» [۲۰]

این بار قرعه به نام کارل مارکس جوان افتاده بود تا مضمون روزنامه‌ی جدیدالتأسیس را رقم زند! این روزنامه در اول ژانویه ۱۸۴۲ در کلن تأسیس شد و تا ۳۱ مارس ۱۸۴۳ به فعالیت خود ادامه داد و در این تاریخ توسط حکومت پروس توقیف شد. به‌نوشته‌ی فرانس مهرینگ، این روزنامه تا ۸۰۰۰ آبونمان داشت و استقبال از روزنامه چنان بود که تمام شماره‌های آن به فروش می‌رفت. [۲۱] مارکس در ۱۸۴۱ دعوت نامه‌ای برای کار از سوی بنیان‌گذاران روزنامه‌ی راین دریافت کرد. تا این تاریخ، این روزنامه هنوز انتشار نیافته بود. در پنجم ماه مه اولین مقاله‌اش «درباره مذاکرات ششمین مجلس راین؛ مباحثی درباره آزادی مطبوعات و انتشارات؛ مذاکرات نمایندگان مجلس» را منتشر ساخت. روبل، درباره‌ی تصمیم همکاری مارکس با روزنامه‌ی راین می‌نویسد:

«او نمی‌دانست که این فعالیت‌ها به اجبار او را از دیگر طرح‌های ادبی، البته کمتر بالفعل ولی بسیار جدی‌تر، باز می‌دارد. نامه‌های او به روگه تردیدهایش را نسبت به انتخابی که به او تحمیل شده نشان می‌دهد. مقاله‌ی او درباره‌ی هنر مسیحی تنها در یکی از دفترچه‌های باوئر، [۲۲] بررسی مذهب و هنر در ارتباط با هنر مسیحی، درج شده است. به‌علاوه مارکس دیگر نه مایل بود نقد خود را بر «فلسفه‌ی حق» هگل و نه هنر مذهبی، که خط بطلانی بر عاشقانه‌های [پیش از آن] باشد را به آنکدوتا ارسال کند، زیرا او قصد داشت سرشت عمومی مذهب را تجزیه و تحلیل کند و متاثر از فوئرباخ، با روش فصل به فصل، بدون تنظیم، به چاپ برساند. [به‌همین خاطر] کمی بعد، در ۲۷ آوریل ۱۸۴۲، مارکس به روگه اطلاع داد که قصد دارد چهار رساله [ی] «در واقع هم‌زمان» را برایش ارسال کند:

(۱) «رساله‌ای در مورد مذاهب (دست‌نوشته‌ای که مواد لازم یک کتاب را ارائه می‌داد)؛

۲ رساله‌ای در مورد رمانتیک‌ها؛

۳ بیانیه‌ی فلسفی مکتب تاریخی حقوق؛

۴ فلسفه‌های پوزیتیویستی. [۲۳]

اندکی پس از آن، از مارکس دعوت شد تا سردبیری روزنامه‌ی راین را برعهده بگیرد و او در ۱۵ اکتبر ۱۸۴۲، سردبیری این روزنامه را در کلن برعهده گرفت. نوشته‌های مارکس و سایر اعضای تحریریه بدون ذکر نام نویسنده منتشر می‌شد. از این طریق توانست تا زمان توقف روزنامه فعالیت‌هایش را به‌عنوان نویسنده‌ی مقالات مخفی نگه دارد. تحت سردبیری مارکس، روزنامه‌ی راین به‌سرعت به‌تریبونی برای بیان ایده‌های رادیکال، انقلابی و جنبش دمکراتیک تبدیل شد. یک ماه بعد، در ۱۶ نوامبر ۱۸۴۲، فردریش انگلس در مسیر سفرش به انگلیس، برای نخستین بار با سردبیر جوان و بعدها دوست و همکار نزدیکش دیدار کرد. انگلس، از منچستر، جایی که در شرکت پدرش کار می‌کرد، چندین مقاله درباره‌ی سیاست داخلی انگلیس و موضوعات اقتصادی برای روزنامه راین فرستاد.

اداره‌ی سانسور پروس که اجازه‌ی انتشار موقت روزنامه را داده بود، به‌خط مشی روزنامه ظنین شد. به‌همین دلیل مأموران اداره‌ی سانسور از برلین برای بازرسی دقیق‌تر فعالیت‌های روزنامه راین به کلن آمدند. با این حال، بعد از بازرسی‌های مأمورین اداره‌ی سانسور، چند ماهی روزنامه توانست بازهم به‌کار خود ادامه بدهد. هم‌زمان اداره‌ی سانسور به‌صاحب امتیازان و سهامداران روزنامه فشار می‌آورد که مارکس را از سردبیری روزنامه برکنار کنند. سرانجام مارکس که حاضر به‌پذیرش شرایط اداره‌ی سانسور نبود، استعفا می‌دهد. در ۱۸ مارس، روزنامه متن استعفای مارکس را منتشر می‌کند:

«امضاکننده اعلام می‌کند که وی به‌دلیل شرایط سانسور کنونی، از امروز هیأت تحریریه روزنامه راین را ترک کرده است. کلن، ۱۷ مارس ۱۸۴۳.» [۲۴]

با این حال، این استعفا کمکی به ادامه‌ی انتشار روزنامه نکرد و روزنامه‌ی راین چند روز بعد، اول آوریل ۱۸۴۳، توسط اداره‌ی سانسور توقیف شد. پس از توقیف راین، مارکس و آرنولد روگه برای ادامه‌ی فعالیت‌شان به پاریس رفتند (۱۸۴۳) و در آنجا سال‌نامه‌ی فرانسوی-آلمانی را منتشر کردند. این سال‌نامه قادر به انتشار دو شماره در سال ۱۸۴۴ شد که در آن مارکس برای اولین بار اصول اساسی فلسفه‌ی آینده‌اش را تنظیم نمود. [۲۵]

پنج سال بعد، در بجه‌ی انقلابات ۱۸۴۸ مارکس بار دیگر، روزنامه راین جدید را انتشار داد. این بار، روزنامه قادر شد تا ۱۸۴۹ به‌کارش ادامه بدهد. روبل، درباره‌ی این دوره از فعالیت‌های روزنامه‌نگاری مارکس می‌نویسد:

«هفده سال بعد، مارکس تأکید می‌کند که این روزنامه «بی‌گمان قدرت سانسور پروسی را در هم شکست» [۲۶]، زیرا موفق شد افکار عمومی را از خطر سانسور آگاه کند. در سال ۱۸۴۸، بار دیگر این نظر بسیار عمیق‌تر از روزنامه‌ی راین جدید به‌گوش رسید... در سال ۱۸۵۰ درحالی‌که مارکس مشتاق کسب اجازه برای انتشار دوباره‌ی این مقالات که مَلْهَم از تفکر آزاد بود، خود به‌طور طبیعی دانش کمونیسم را تجربه می‌کرد. نخستین جلد «مجموعه نوشته‌ها» [۲۷] حامل دو مقاله از نخستین مقالاتی بود که در نشریات انکدوتا و روزنامه‌ی راین به‌چاپ رسیده بودند. به این طریق کمونیسم ممنوعه، دلبستگی‌اش را به مردم‌سالاری بنیانی به‌نمایش می‌گذاشت، مردم‌سالاری‌ای که پیروزی در زادگاهش آلمان بسیار دور از دسترس بود.» [۲۸]

نگاهی به منابع و سنجش اصالت مقالات مارکس یا منصوب به مارکس

همان‌گونه که در بالا اشاره شد، انتشار مقالات در روزنامه‌ی راین بدون ذکر نام نویسنده، راهی برای پنهان کردن و حفاظت از نویسندگان مقالات از تعقیب دولت پروس و اداره‌ی سانسور بود. با این حال، نتیجه‌ی این کار، مباحثاتی است که تشخیص مقالات مارکس از سایر نویسندگان روزنامه‌ی راین را ضروری کرده است. روبل در این باره می‌نویسد:

«مقالات بی‌نامی که در کل به مارکس نسبت داده می‌شوند مستلزم بررسی و تحقیق دقیق هستند. فرانتس مهرینگ نخستین فردی بود که مقالات بدون امضای نشریه منتسب به مارکس را به‌طور جدی زیر سؤال برد: یک نشریه باید پیکره‌ی یک روح واحد باشد، گرچه آرای منفرد بی‌شماری را در خود جای داده است. مانند بسیاری از نشریات آلمانی، روزنامه راین قبل از هر مقاله نام نویسنده را ذکر می‌کرد. مگر برخی مقالات که پیش از روزنامه راین نوشته شده که به این صورت +++ امضا شده‌است، یقین قاطعی میان شباهت ++ یا + وجود ندارد. مهرینگ حتی بحث را به مجموعه‌ی مقالاتی که با عنوان «ضمیمه‌های ۳۳۵ و ۳۳۶ آگماین ...» [۲۹] نیز که احتمال دارد مارکس آنها را نوشته باشد، کشاند. درحالی‌که بعدها هیأت تحریریه‌ی میگا [۳۰] و ورک [۳۱] آن مقالات را گردآورد... مهرینگ سخنش را این‌گونه خاتمه می‌دهد «مگر آن که [مارکس] دوست داشت برخی مقالاتش کمی زیادی مبهم باشد و حال و هوای هگلی داشته و تضادی محسوس با مقالاتی [مانند] در مورد انجمن سیاسی راین داشته باشد. در مورد دیگر مقالاتی که پس از ژانویه ۱۸۴۳ نوشته شده و امضای مارکس را دارد شک و شبهه‌ی چندانی وجود ندارد.»

ضرورت این سنجش اصالت مقالات با تلاش برای گردآوری آثار مارکس و انگلس، پس از انقلاب اکتبر بیش‌تر احساس شد. این موضوع را داوید ریازانف، در سخنرانی‌اش تحت عنوان «درباره‌ی نوشته‌های تاکنون ناشناخته‌ی مارکس و انگلس» [۳۲] در سی‌امین نشست پنجمین کنگره‌ی کمیتنر، ۷ ژوئن ۱۹۲۴ مورد بحث قرار داد. او از تلاش و قطع‌نامه‌ی کمیتنر درباره‌ی ضرورت گردآوری آثار و نامه‌های مارکس و انگلس به‌همراه

یادداشت‌هایی برای توضیح انتقادی - تاریخی این آثار پشتیبانی کرد تا زمینه‌ی پژوهش همه‌جانبه‌ی تاریخ تئوری و پراکسیس مارکسیسم انقلابی را فراهم آورد. به‌همین دلیل، کمیته‌ی از همه‌ی احزاب عضو خود در کشورهای مختلف درخواست کرد که مؤسسه‌ی مارکس و انگلس را در گردآوری این آثار یاری رسانند. این مؤسسه با پیگیری و مدیریت ریازنف قادر شد بسیاری از آثار مارکس و انگلس از ۱۸۴۲ تا ۱۸۴۴ را در دو جلد منتشر کند (مگا، ۱۹۲۷ و ۱۹۲۹). سنجش آثار و تفسیر نگارش‌های متفاوت آثار مارکس نیاز به‌بحث گسترده‌تری دارد، در اینجا همان‌گونه که از ارجاعات مقاله‌های قبلی می‌توان فهمید، منبع ترجمه‌ی مقالات براساس نمونه‌ی هیأت تحریریه‌ی مگا (۱۹۲۷ و ۱۹۷۵) است.

مقالات ترجمه شده در کتاب

در این کتاب منتخبی از مقالات مارکس در اوان فعالیت‌های روزنامه‌نگاری‌اش ارائه شده است. منبع اصلی ترجمه از زبان فرانسه بوده است و در مواردی که ابهامی در ترجمه وجود داشته با نسخه آلمانی مقایسه شده است. مشخصات منابع، به آلمانی، در زیرنویس برای علاقمندان به پژوهش‌های بیش‌تر ارائه شده است:

- ملاحظاتی بر بخش‌نامه‌ی پروسی اخیر در مورد سانسور. [۳۳]

- «مذاکرات ششمین مجلس راین. توسط یک رایینی. مقاله‌ی نخست. بحث‌هایی درباره‌ی آزادی مطبوعات و انتشار مذاکرات مجلس ایالتی.» ۵، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۵ و ۱۹ مه ۱۸۴۲. [۳۴]

- «سرمقاله‌ی شماره‌ی ۱۷۹ کلنیشه تسایتونگ.» ۱۰، ۱۲ و ۱۹ مه ۱۸۴۲. [۳۵]

- «بیانیه‌ی فلسفی مکتب تاریخی حقوق.» ۹ اوت ۱۸۴۲. [۳۶]

- «کمونیسم و "آلگماین زایتونگ" آگسبورگ» ۱۶ اکتبر ۱۸۴۲. [۳۷]

- مذاکرات ششمین مجلس راین. توسط یک رایینی. سومین مقاله. «مباحثی درباره‌ی قانون سرقت چوب.» ۲۵، ۲۷ و ۳۰ اکتبر؛ اول و سوم نوامبر ۱۸۴۲. [۳۸]

- «جناح لیبرال مخالف» در هانوفر، رایینیش زایتونگ، ۸ نوامبر ۱۸۴۲.

- رفورم محلی و کولنیشه تسایتونگ، رایینیش زایتونگ، ۱۳ نوامبر ۱۸۴۲.

- تنها مقاله‌ی منتشره در کتاب‌های آلمانی - که با سالنامه‌های هاله‌ای (۱۸۳۸ - ۱۸۴۱) جایگزین گردید - با «ک.م.» امضا شده است: «باز هم سخنی از: «برونو باوئر و آزادی تدریس آکادمیک توسط او. ف. گروپ برلین» ۱۸۴۲ [۳۸]. مارکس برای دفاع از برونو باوئر نوشت. این آخرین تیر ترکش مارکس در حمایت از بهترین

دوستش که هم‌چنان به تنهایی به مبارزه‌ی ضد مذهبی خود ادامه می‌دهد، است. این مقاله بی‌تردید از چشم مهرینگ، که هیچ اثری نه در چاپ و نه در تفاسیر مهرینگ از آن نمی‌بینیم، دور مانده است.

- لایحه‌ی طلاق [۳۹]

- «آلگماین زایتونگ اگسبورگ راجع به کمیسیون‌های نمایندگی طبقات در پروس.» ۱۱، ۲۰ و ۳۱ دسامبر ۱۸۴۲.

- «ممنوعیت لایپزیگر آلگماین زایتونگ در حکومت پروس.» اول، چهارم و هشتم ژانویه ۱۸۴۳. [۴۰]

- «راین اوند موزل زایتونگ در تفتیش بزرگ.» ۱۲ مارس ۱۸۴۳. [۴۱]

پایان کلام

همان‌گونه که در بالا اشاره شد، بازشناسی اندیشه مارکس به‌عنوان مدافع پیگیر آزادی مطبوعات، جوهره اندیشه او و همکاری انگلس را برای آزادی در عرصه سیاسی؛ و علم‌رهایی به‌مفهوم اعم در دوره‌های بعدی زندگی آنان نشان می‌دهد. ترجمه مقالاتی از این دوره زندگی فکری مارکس، به‌روشنی نشان می‌دهد، که تفسیر و شناختی گسترده و ژرف از دستاوردهای انقلاب فرانسه دارد. مباحثات او، تنها به‌برگرفتن این دستاوردها محدود نمی‌شود، بلکه آن‌ها را با دلایل و چشم‌اندازهای نوینی، غنای بیش‌تری می‌بخشد.

او به‌عنوان روزنامه‌نگار و پژوهش‌گری در جستجوی حقیقت، سانسور را نقد می‌کند. مدافع بی‌پروای آزادی است و سانسور را به‌رسمیت نمی‌شناسد. برایش، روزنامه، تریبون و بلندگوی مردم است تا از آن طریق، صدای طبقات و اقشار پایینی در جامعه شنیده شود. بر همین منوال، روزنامه‌ها به‌شکل‌گیری آگاهی طبقاتی و اجتماعی اقشار و طبقات یاری می‌رسانند.

مارکس روند روزنامه‌نگاری را تعاملی در می‌یابد که سه‌گانه‌ی مخاطب-رسانه-مؤلف در روندی درهم‌تنیده فرایند شکل‌گیری آگاهی را سرعت می‌بخشد. گفتگویی زنده میان مخاطب-مؤلف که از طریق یک رسانه معین شکل می‌گیرد. آخرین و نه کمترین نکته این‌که، او آزادی و ژورنالیسم را معامله نمی‌کند. برایش شرط نخست آزادی مطبوعات این است که این امر، کاسبی نباشد!

توضیح «نقد»: نوشته‌ی پیش رو «مقدمه» ناشر بر ترجمه‌ی مجموعه از مقالات مارکس پیرامون «سانسور مطبوعات و آزادی انسان» است که به همت **علی باش** صورت گرفته و بزودی از سوی **انتشارات تندر** منتشر خواهد شد.

[۱] Maximilien Rubel, Œuvres, tome III: Philosophie, Édition de Maximilien Rubel, ۱۹۸۲.

[۲] Ibid.

[۳] Friedrich Engels, Friedrich Wilhelm IV., König von Preußen, Oktober ۱۸۴۲; Karl Marx/ Friedrich Engels - Werke. (Karl) Dietz Verlag, Berlin. Band ۱. Berlin/DDR. ۱۹۷۶. S. ۴۴۶-۴۵۳.

http://www.mlwerke.de/me/me۰۱/me۰۱_۴۴۶.htm

[۴] Rubek, Ibid.

[۵] همین کتاب، مقاله نخست.

[۶] Karl Marx/ Friedrich Engels - Werke. (Karl) Dietz Verlag, Berlin. Band ۱. Berlin/DDR. ۱۹۷۶. S. ۱۰۹-۱۴۷.

Karl Marx; Debatten über das Holzdiebstahls-gesetz, Von einen Rheinländer, ۱۸۴۲.

http://www.mlwerke.de/me/me۰۱/me۰۱_۱۰۹.htm

[۷] Karl Marx/ Friedrich Engels - Werke. (Karl) Dietz Verlag, Berlin. Band ۱. Berlin/DDR. ۱۹۷۶. S. ۱۷۲-۱۹۹.

Rechtfertigung des ++-Korrespondenten von der Mosel, ۱۸۴۳;
http://www.mlwerke.de/me/me۰۱/me۰۱_۱۷۲.htm

[۸] برانژه شاعر فرانسوی (۱۸۵۷-۱۷۸۰م).

[۹] این شعری را که مارکس از برانژه نقل می‌کند در هیچ مجموعه‌ای نیافتیم. [ویراستار فرانسوی]

[۱۰] مقاله دوم، در همین کتاب.

[۱۱] Maximilien Rubel, Ibid.

[۱۲] Arnold Ruge (۱۳. September ۱۸۰۲ in Bergen auf Rügen - ۳۱. Dezember ۱۸۸۰ in Brighton).

[۱۳] Hallischen Jahrbücher für deutsche Kunst und Wissenschaft.

[۱۴] Deutsche Jahrbücher für Wissenschaft und Kunst.

[۱۵] مکاتبات روگه با مارکس، ۲۵ فوریه ۱۸۴۲.

[۱۵] Maximilien Rubel, Ibid.

[۱۶] http://www.mlwerke.de/me/me۰۱/me۰۱_۰۲۶.htm

[۱۷] cf. Feuerbach à Ruge, ۱۵ février ۱۸۴۲: H. M. Sass, ۱۹۶۷, p. ۱۱۸ sq. [۱۸] Maximilien Rubel, Ibid .

نامه به روگه، ۲۰ مارس ۱۸۴۲.

[۱۹] داوید ریازانف؛ مدخلی بر زندگی و آثار کارل مارکس و فردریش انگلس، انتشارات تندر، ۱۳۵۷.

[۲۰] Franz Mehring; Karl Marx – Geschichte seines Lebens.

[۲۱] سُرناي روز داوری...، ۱۸۴۱.

[۲۲] Maximilien Rubel, Ibid.

[۲۳] http://www.mlwerke.de/me/me۰۱/me۰۱_۲۰۰.htm

[۲۴] ریازانف، همان.

[۲۵] نامه به وکیل وبر، ۳ مارس ۱۸۶۰.

[۲۶] Gesammelte Aufsätze.

[۲۷] Maximilien Rubel, Ibid.

[۲۸] Allgemeine؛ منتشره در تاریخ ۱۱، ۲۰ و ۳۱ دسامبر ۱۸۴۲.

[۳۰] Werke.

[۳۱] David Rjasanow: Über bisher unbekannte Schriften von Marx und Engels, link:

<https://sites.google.com/site/sozialistischeklassiker۲punkt۰/david-rjasanow/۱۹۲۴/david-rjasanow-ueber-bisher-unbekannte-schriften-von-marx-und-engels>

[۳۲] http://www.mlwerke.de/me/me۰۱/me۰۱_۰۳.htm

[۳۳] http://www.mlwerke.de/me/me۰۱/me۰۱_۰۲۸.htm

[۳۴] http://www.mlwerke.de/me/me۰۱/me۰۱_۰۸۶.htm

[۳۵] http://www.mlwerke.de/me/me۰۱/me۰۱_۰۷۸.htm

[۳۶] http://www.mlwerke.de/me/me۰۱/me۰۱_۱۰۵.htm

[۳۷] http://www.mlwerke.de/me/me۰۱/me۰۱_۱۰۹.htm

[۳۸] <https://sites.google.com/site/sozialistischeklassiker۲punkt۰/karl-marx/۱۸۴۲/karl-marx-noch-ein-wort-ueber-o-f-gruppe>

[۳۹] http://www.mlwerke.de/me/me۰۱/me۰۱_۱۴۸.htm

[۴۰] http://www.mlwerke.de/me/me۰۱/me۰۱_۱۵۲.htm

[۴۱] <https://sites.google.com/site/sozialistischeklassiker۲punkt۰/karl-marx/۱۸۴۳/karl-marx-die-rhein--und-mosel-zeitung-als-grossinquisitor>